



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۷/ آبان/ ۱۳۹۹

موضوع کلی: نواهی

موضوع جزئی: تنبیهاات اجتماع امر و نهی - تنبیه دوم - قول اول (شیخ انصاری) مصادف با: ۱۱ ربیع الاول ۱۴۴۲
و اشکالات محقق خراسانی بر آن

جلسه: ۲۱

سال دوازدهم

« الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین »

خلاصه جلسه گذشته

در تنبیه دوم، کلام محقق خراسانی که مشتمل بر یک مقدمه و موضوع اصلی این تنبیه بود ذکر شد. درباره مقدمه ایشان مطالبی به عرض رسید و یکی از اموری که محقق خراسانی متعرض شده، اقوالی است که در این مسئله وجود دارد. اصل مطلب ایشان این بود که اگر کسی از روی اضطرار ناشی از سوء اختیار کاری را که مقدمه یک واجب است انجام دهد چه حکمی دارد؟ مثل خروج از دار غصبی در جایی که ورود شخص ناشی از سوء اختیار بوده و در واقع اکنون مضطر به خروج شده و این خروج مقدمه واجبی به نام تخلص از حرام است. عرض کردیم محقق خراسانی چهار قول بیان کردند، نظر ایشان را به همراه دلیل ایشان بیان کردیم، لکن قبل از آنکه به بررسی نظر محقق خراسانی بپردازیم و ادله ایشان را بررسی کنیم، اقوالی را که ایشان ذکر کرده و مورد اشکال قرار داده است را متعرض می شویم و سپس به سخن خود ایشان نیز رسیدگی خواهیم کرد. پس موضوع اصلی این تنبیه این است که خروج مکلف از دار غصبی که الان به آن مضطر شده و مقدمه واجبی واقع شده است چه حکمی دارد؟

قول اول (شیخ انصاری)

شیخ انصاری معتقد است این فعل مأموریه است، لیس الا؛ یعنی مطلوب است و هیچ مبعوضیتی هم در آن نیست و نسبت به آن امر شده است، لازم است اتیان به این مأموریه و نه تنها منهی عنه نیست بلکه ملاک مبعوضیت نیز در آن مشاهده نمی شود. دلیل بر این مسئله چیست؟

بنابر آنچه که محقق خراسانی از تقریرات بحث شیخ انصاری نقل کرده اند دلیل ایشان این است که قبل از آن که این شخص وارد این خانه و دار غصبی شود، خروج یا بقاء چه حکمی داشت؟ فرض کنید این شخص آمده مقابل این منزل، هنوز هم وارد نشده است، اینجا اگر بخواهیم بگوییم خروج برای این شخص یا بقاء برای این شخص چه حکمی دارد، چه باید بگوییم؟ سه کار نسبت به این مکلف قابل تصویر است: ۱. دخول در این دار غصبی. ۲. بقاء در دار غصبی. ۳. خروج.

مسئله دخول به این خانه از آنجا که تصرف در ملک غیر بدون اجازه اوست، حرام است و در این تردیدی نیست. زیرا مضطر به دخول نیست، لذا به واسطه اشتغال بر یک مفسده کامله و تامه دخول برای او حرام است، بقاء هم قطعاً برای او حرام است، زیرا بقاء نیز مستلزم تصرف در ملک غیر است یا اصلاً خودش تصرف در ملک غیر است و حرام است بدون تردید. اما خروج چه؟ شیخ انصاری می فرماید: خروج به عنوان اینکه مقدمه تخلص از حرام، بلکه مصداق تخلص از حرام است نه تنها حرام نیست و مفسده و

مبغوضیتی در آن وجود ندارد، بلکه محبوب شارع است، مطلوب شارع است، لذا خروج از این دار، حرام که نیست هیچ، بلکه واجب است، حسن است بتمامه.

قبل از اینکه این شخص وارد خانه شود، خروج برای او حرام نبود چون تکلیفی نداشت اصلاً زیرا خروج متفرع بر دخول بر این خانه است، بعد از آنکه داخل خانه شد، هیچ عنوانی بر خروج جز عنوان حسن بر آن منطبق نیست، زیرا مقدمه یا مصداق تخلص از حرام استفانبراین برای چه بگوییم منهی عنه است؟ چرا بگوییم این خروج مبغوضیت دارد؟ شارع دلش می‌خواهد هیچ کس در مال غیر تصرف نکند، وقتی خارج شدن به آن مطلوب کمک می‌کند و مطلوب شارع است، پس لم ینطبق الیه الا عنوان حسن، مطلوب است و مأوربه.

بله تنها چیزی که اینجا وجود دارد این است که یک قضیه سالبه به انتفاء موضوع می‌شود اینجا تشکیل داد. به این معنا که کسی که هنوز وارد خانه نشده، نسبت به او می‌توانیم بگوییم هذا الشخص لم یدخل فی الدار و چون داخل در خانه نشده، مبتلا به خروج از خانه نشده، اما اینکه مبتلی به خروج نشده با عدم ابتلای او به ورود فرق دارد. اینکه مبتلی به ورود نشده به خاطر این است که این کار که مقدور است را انجام نداده است. اما اینکه مبتلا به خروج نشده است برای این است که هنوز ورود تحقق پیدا نکرده است تا به دنبالش خروج تحقق پیدا کند.

ایشان می‌فرماید: فرض کنید یک بیماری است که تنها راه علاج آن شرب خمر است، اگر علاج و نجات نفس محترمه از این بیماری و هلاکت متوقف بر شرب خمر باشد، شرب خمر بر این شخص حلال است زیرا حفظ این نفس محترمه متوقف بر شرب خمر است. حال اگر فرض کنید کسی گرفتار این بیماری نشود، دیگر قهراً علاجش متوقف بر شرب خمر یا منحصر در شرب خمر نیست. حالا اینجا می‌توانیم بگوییم هذا الشخص لم یشرب الخمر؟ این کسی که بیماری پیدا نکرده است شرب خمر هم نکرده است، اگر ما درباره او بگوییم هذا الشخص لم یشرب الخمر، این در واقع قضیه سالبه به انتفاء موضوع است، زیرا موضوع برای شرب خمر محقق نشده است، مسئله خروج هم همینطور است، خروج از نظر تحقق، متوقف بر دخول است، برای کسی که هنوز داخل این خانه نشده است، اگر بگوییم هذا الشخص غیر متمکن من الخروج این فقط به نحو سالبه به انتفاء موضوع صحیح است، زیرا به حسب واقع این شخص داخل در خانه نشده تا متمکن از خروج شود.

پس اصل و اساس سخن شیخ انصاری بر اینکه خروج از دار غصی حسن و لاغیر، منهی عنه نیست و هیچ مبغوضیتی نسبت به آن وجود ندارد این است که خروج نه قبل از ورود و نه بعد از ورود حرمت ندارد. قبل الورد در خانه غصبی، اساساً ابتلاء به خروج پیدا نکرده است تا حرام شود، بله به نحو سالبه به انتفاء موضوع می‌توانیم بگوییم پس قبل از ورود و قبل از دخول لم یکن حراماً زیرا اصلاً ابتلاء پیدا نکرده است الا علی نحو قضیه السالبه بانتفاء الموضوع، بعد الورد هم هیچ عنوانی جز حسن بر آن منطبق نیست، زیرا خود را از شر این حرام، یعنی تصرف در مال غیر، زودتر باید خلاص شود پس به چه دلیل بگوییم این حرام است؟

اشکالات محقق خراسانی به شیخ انصاری

محقق خراسانی به شیخ سه اشکال کرده است، ما استدلال شیخ انصاری را عرض کردیم و این سه اشکال را خواهیم گفت و بعد به بررسی این اشکالات می‌پردازیم که آیا این اشکالات محقق خراسانی صحیح است یاخیر؟

اشکال اول

ایشان فرمود: خروج از دار غضبی به طور کلی نه قبل از ورود و نه بعد از ورود مبعوضیت ندارد، دلیلش هم این است که خروج متفرع بر دخول است و تا کسی داخل خانه نشود موضوعی برای خروج متصور نیست تا بخواهد متصف به حرمت شود و منهی عنه باشد، سوال از شیخ انصاری این است که شما در مورد بقاء چه می‌گویید؟ کسی که هنوز وارد در خانه غضبی نشده است، بقاء برای او چه حکمی دارد؟ اگر سوال کند هل يجوز بقائی فی هذه الدار ام لا يجوز؟ شما قطعاً می‌گویید حرام است، ولو هنوز وارد خانه نشده است، خود شیخ انصاری در طلیعه استدلال خودشان تصریح کردند که بقاء در دار غضبی حرام، ورود حرام اما خروج حرام نیست بلکه مأمور به و واجب است، این استدلال که چون خروج متوقف بر ورود است و ورود هنوز محقق نشده لذا قبل از ورود نمی‌توانیم خروج را حرام بدانیم منتقض است به مسئله بقاء، یعنی طبق این بیان بقاء نیز نباید متصف به حرمت شود، در حالیکه خود ایشان تصریح کردند به حرمت بقاء حتی قبل از ورود، اگر شما به این دلیل که هنوز موضوع محقق نشده می‌گویید لم یکن حراماً، الا به نحو سالبه به انتفاء موضوع، باید در مورد بقاء نیز همین را بگویید، چون موضوع بقاء هم هنوز تحقق پیدا نکرده است یعنی آنچه که بقاء بر آن متفرع است هنوز حاصل نشده است، هنوز ورودی حاصل نشده است تا بقاء موجود باشد پس شما چرا می‌گویید بقاء حرام است؟

اشکال دوم

شما می‌گویید: مکلف قبل از دخول تمکن از خروج ندارد، زیرا هنوز زمینه خروج را فراهم نکرده است، بعد از دخول مأمور به است و لیس الا، خب همین محل اشکال است. زیرا مسئله قدرت و تمکن نسبت به انجام یک کار، تارتا با واسطه است و اخری مع الواسطه، در همه افعال تولیدی انسان، آن افعال و کارهایی که بوسیله انسان ایجاد می‌شود، مگر آنها را مقذور نمی‌دانید؟ فرض کنید مولایی به عبدش دستور می‌دهد که برو بالای پشت بام، عبد نمی‌تواند بگوید: کون علی السطح برای من مقذور نیست، زیرا واسطه در کار است و من مستقیماً و بدون این واسطه نمی‌توانم بالای پشت بام بروم، این فرق نمی‌کند، آنچه که مقذور برای انسان و ملاک برای تعلق تکلیف است، فرق نمی‌کند، قدرت انسان بدون واسطه به آن تعلق بگیرد یا با واسطه، این یک چیز واضح و روشنی است، تمکن انسان نسبت به فعل مأمور به، اعم از این است که بی واسطه تمکن داشته باشد، مثل اینکه مولا به عبدش بگوید برخیز که بی‌واسطه برای عبد مقذور است یا با واسطه مقذور عبد باشد مثل اینکه بگوید برو بالای پشت بام ولی معلوم است که رفتن او بالای پشت بام حتماً به وسیله و با واسطه نردبان میسر است، اینجا باز این عمل مقذور برای این شخص است، نمی‌گویند چون واسطه در کار است پس تمکن ندارد، اگر تمکن و قدرت نسبت به انجام یک کار، هم مواردی را شامل شود که واسطه‌ای در کار است و هم مواردی را در بر بگیرد که واسطه‌ای در کار نیست، لذا در مورد خروج، چرا شیخ انصاری فرموده است قبل از دخول تمکن از خروج ندارد، بالاخره خروج ولو با واسطه مقذور مکلف است و مکلف متمکن از انجام آن است لذا این را نباید با مسئله قضیه سالبه به انتفاء موضوع مخلوط کرد، بالاخره ورود که مقذور برای اوست، امکان ورود که برای این شخص وجود دارد، پس خروج هم به واسطه ورود می‌شود مقذور برای این شخص، چرا می‌گویید: لم یتمکن من الخروج؟ خروج با واسطه ورود، مقذور این شخص است، بله ورود بی‌واسطه مقذور است و خروج با واسطه مقذور است، لذا با توجه به اینکه خروج متفرع بر ورود است و ورود نیز مقذور این شخص است، پس می‌توانیم بگوییم خروج مقذور است و این شخص تمکن از خروج دارد، منتهی بایک واسطه، اینجا بودن یا نبودن واسطه سبب نمی‌شود که بگوییم این متمکن می‌شود یا نمی‌شود همه اموری که با واسطه مقذور برای

انسان باشند، انسان نسبت به آنها متمکن است، نسبت به آنها قدرت دارد، لذا نگویید لم يتمکن الانسان من الخروج قبل الورد، زیرا به واسطه ورود آنجا نیز تمکن دارد و لذا نهاییه این مطلب را از قبیل قضیه سالبه به انتفاء موضوع دانست.

پس اشکال دوم به این بخش سخن شیخ انصاری برگشت که ایشان فرمود: مکلف قبل از الورد تمکن از خروج ندارد ولی محقق خرسانی می‌فرماید: قبل از ورد تمکن دارد منتهی تمکن او نسبت به خروج قبل از ورود با یک واسطه است که عبارت از خود ورود است.

اشکال سوم

بر فرض بپذیریم نسبت به کسی که هنوز وارد خانه و دار غصبی نشده است می‌توانیم بگوییم: لم يتمکن من الخروج (به نحو قضیه سالبه به انتفاء موضوع) چون هنوز وارد نشده تا نوبت به خروج برسد، ولی آیا در آنچه که در تعلق تکلیف اعتبار دارد و ملاک تعلق تکلیف است، یعنی مسئله قدرت و مقدور بودن متعلق تکلیف نقص و اشکالی دارد که شما می‌گویید ورود نهی دارد ولی نهی به خروج دیگر متوجه نیست، بالاخره شما که می‌خواهید نهی را از این سنخ از تصرف (خروج) بردارید باید یک توجیهی داشته باشید، به چه دلیل این الان نهی متوجه اش نیست؟

مکلف الان در داخل این خانه به نحو غصب حضور دارد، حالا از حیث اینکه می‌خواهد تخلص از این حرام پیدا کند (حال شما می‌گویید: مقدمه واجب است و امر دارد و حسن دارد با آن بخش کار نداریم) می‌تواند در وجوب خروج اثر داشته باشد به شرط آن مبغوض نباشد، اما بالاخره این خروج می‌تواند به عنوان اینکه یک نوع تصرف در مال و ملک غیر است و بدون رضایت صاحب این خانه و ملک، و این به سوء اختیار او بوده مبغوض باشد، این چیزی که الان شما می‌گویید: به طور کلی نهی به آن تعلق نگرفته است، چرا نسبت به این چیزی که حتی قبل از ورود هم مقدور اوست، شما بگویید مفسده‌ای ندارد و مبغوضیتی نسبت به آن نیست، بالاخره این تصرف در ملک غیر است و با سوء اختیار حاصل شده لذا، لاتغصب و یا لاتتصرف فی ملک الغیر به غیر رضاه هنوز به قوت خودش باقی است و این عمل مکلف در واقع یک نوع تصرف در ملک غیر بدون رضایت اوست و فرض این است که این شخص بالاخره قدرت و تمکن به این معنا دارد. پس چرا این تکلیف متوجه او نباشد؟ این اشکال سوم در واقع به این نکته و به این جهت متوجه می‌شود که ملاک نهی هنوز وجود دارد و چون ملاکش وجود دارد، برای چه می‌گویید این تکلیف برداشته می‌شود؟ خلاصه این سه اشکال این شد که:

اولاً: فرمایش شیخ انصاری منتقض است به بقاء. اگر آن دلیلی که ایشان گفتند را قبول کنیم منتقض است به بقاء در حالیکه خود ایشان بقاء را حرام می‌داند در حالیکه خروج را می‌گوید: مامور به و لیس الا.

ثانیاً: اساساً اینکه ایشان فرموده قبل از دخول برای این شخص خروج مقدور نیست، صحیح نیست. ایشان فرمود: این فقط به نحو سالبه به انتفاء موضوع درست است و الا خروج اساساً برای مکلف مقدور نیست. پاسخ این بود که در مقدور بودن گاهی امری با واسطه مقدور است و گاهی بی واسطه، بالاخره خروج هم برای این مکلف به واسطه دخول مقدور است، بله بی واسطه نیست اما با واسطه مقدور است و فرقی بین چیزی که با واسطه مقدور انسان باشد یا بی واسطه نمی‌کند.

ثالثاً: وقتی این با سوء اختیار حاصل شده، به چه دلیل بگوییم این مسئله خروج متعلق نهی نیست و ملاک نهی در آن وجود ندارد، بالاخره هیچ نقصی از حیث مقدور بودن برای این شخص نسبت به شمول تکلیف و نهی وجود ندارد، شما دلیلی ندارید که بخواهید این را از شمول تکلیف به اجتناب و نهی از غضب خارج کنید.

پس دلیل شیخ انصاری را ملاحظه کردید. مدعای شیخ انصاری این بود که خروج مامور به است و لیس الا و هیچ مبغوضیت و نهی متوجه این خروج نیست. محقق خراسانی سه اشکال به این دلیل کردند که باید ببینیم این اشکالات وارد است یا خیر؟

پرهیز از تفرقه، عنصر کلیدی دعوت همه انبیاء

مسئله وحدت و اتفاق از عناصر محوری و کلیدی همه ادیان است. یکی از اموری که همواره در ادیان مختلف و از ناحیه انبیاء عظام روی آن تاکید شده وحدت پیروان ادیان است. «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»^۱ خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: از احکام دین و آنچه که از شریعت ما برای شما قرار دادیم آن چیزی است که به نوح(ع) سفارش کردیم و همان چیزی است که به تو وحی کردیم، خطاب به رسول خدا(ص) می‌فرماید: «وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» و آن چیزی است که ما به ابراهیم(ع)، موسی(ع) و عیسی(ع) سفارش کردیم و آن چیزی که ما برای شما تشریح کردیم و به نوح(ع) به موسی(ع) و عیسی(ع) و ابراهیم(ع) وصیت و سفارش کردیم را به تو وحی کردیم، دو چیز است: ۱. أَقِيمُوا الدِّينَ، اقامه دین، برپا داشتن دین. ۲. وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ، دین را برپا دارید و در مورد آن تفرقه نکنید.

آیه دو سفارش اساسی دارد، اقامه دین و پرهیز از تفرقه، حالا وقتی می‌گوید: پرهیز از تفرقه، ممکن است از ناحیه بعضی از پیروان ادیان به درستی رعایت نشود، اگر فرض کنید بعضی از پیروان ادیان به این سفارش عمل نکردند معنایش این نیست که دیگران نیز عمل نکنند، بالاخره وحدت مراتب دارد و تفرقه نیز همچنین.

در مراتب مختلف مسئولیت‌ها مختلف است، اگر همه طابق النعل بالنعل آنچه که خداوند متعال دستور داده و انبیاء گفتند را عمل می‌کردند و همه به یک مسیر می‌رفتند این اتفاقات نمی‌افتاد، اما شما ببینید در بین همه انبیاء اینطور نبود که اصحابشان آن طور که مطلوب این انبیاء باشد رفتار کنند. بالاخره بین خودشان مسائلی پیش می‌آمد، اما تلاش انبیاء عظام بر این بود که موحدان و پیروان دین و آیین و شریعت خودشان را حول محور دین حفظ کنند، اقامه دین و عدم تفرق یک امری است که به تمام انبیاء عظام و اولوالعزم طبق نص قرآن تاکید شده است، از نوح(ع) تا پیامبر خاتم(ص) و این کاملاً واضح و روشن است، در خود قرآن دلائل و آثار فراوانی برای این اتحاد و وحدت بیان شده است و آثار زیان بار تفرقه را بیان کرده است. این یک امری است عقلی، عقلایی و به یک معنا نهی از تفرقه یک نهی ارشادی است، ارشاد به آن چیزی است که عقل درک می‌کند، اینکه می‌فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»^۲؛ این را به عنوان نعمت الهی یاد می‌کند، دشمنی بینتان برقرار بود و خداوند بین قلوب شما الفت و مهربانی قرار داد و آن وقت به واسطه این نعمت الهی برادر شدید. این را یادتان باشد، لب پرتگاه آتش بودید و خداوند شما را نجات داد و برادری بینتان برقرار کرد.

^۱ شوری، آیه ۱۳.

^۲ آل عمران، آیه ۱۰۳.

این آیه نکات لطیفی دارد « وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ » یعنی عداوت بین انسان‌ها به طور کلی انسان را بر لبه پرتگاه و سقوط در آتش قرار می‌دهد. بله دین اسلام آمد این محور را ایجاد کرد و اخوت را ایجاد کرد و اینها را از این پرتگاه نجات داد آن وقت در آیه «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَتَزَعُوا فِتْنَةً لَكُمْ وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ»، تفرقه و تنازع نداشته باشید که اگر تنازع داشته باشید ضعیف می‌شوید، ترسناک می‌شود و قدرت و عظمت شما از بین می‌رود، یعنی تفرقه باعث ضعیف شدن و سقوط در پرتگاه و ورود در آتش می‌شود. دیگر چیزی از این روشن تر نیست، آن وقت امنیت و آرامشی که در سایه اتحاد نصیب می‌شود نیز قابل انکار نیست. می‌خواهم عرض کنم واقعا این عنصر کلیدی مشترک در همه ادیان است، اتحاد حول محور دین در مواقعی اقتضائش قویتر می‌شود و در مواردی ممکن است ضعیف تر شود، الان با این شرایط و اوضاعی که ما داریم می‌بینیم در دنیای اسلام واقعا هر قدمی و سخنی و رفتاری که به این عنصر آسیب بزند قطعاً مغضوب خداوند تبارک و تعالی و وجود پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) است. حال عجیب است این همه آموزه‌های روشن و واضح اما انسان می‌بیند، بعضی به راحتی همه اینها را نادیده می‌گیرند و می‌روند سراغ اموری و مطالبی را مطرح می‌کنند که جز خسارت برای اسلام و مسلمین و امنیت و آسایش خود آنها ثمره‌ای ندارد.

«والحمد لله رب العالمین»